

بررسی جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران

نسرین جبارخلجی بناب^۱

عزیز حجاجی کهجوق^۲

آرش مشفق^۳

چکیده

یکی از راه‌های دسترسی به ادبیات عامه در ایران ادبیات مکتب‌خانه‌ای است که بر مبنای ادبیات شفاهی بوده، به صورت مکتوب درآمده و در مکتب‌خانه‌های قدیم به محصلان آموزش داده می‌شده است. از آن جا که زن یکی از مهم‌ترین موضوعات ادب و هنر سراسر گیتی است، بررسی جنبه‌های غنایی سیمای زن در آثار مکتب‌خانه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است. هدف از این پژوهش که به روش مطالعه کتابخانه‌ای و بر اساس رویکرد توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، بررسی جنبه‌های غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب‌خانه‌ای است. بر این اساس بیست و هفت قصه مکتب‌خانه‌ای که سیمای غنایی زن در آن‌ها مشهود است، به عنوان جامعه آماری انتخاب گردیده و مورد مطالعه قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که پرسامدترین جنبه غنایی سیمای زن در ادبیات مکتب‌خانه‌ای، ستایش زیبایی‌های جسمانی اوست. عشق نیز اصلی‌ترین درون‌مایه غنایی سیمای زن در این گونه ادبی است. توبه، مرثیه‌سرایی، تفاخر، طنازی، شادخواری و نفرین نیز، از جمله جنبه‌های غنایی هستند که با بسامد کم‌تر، سیمای غنایی زن را نشان می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عامیانه، ادبیات مکتب‌خانه‌ای، ادبیات غنایی، زن.

Analyzing Lyrical Aspects of Female Form in Iranian Home School Literature

Nasrin Jabar Khalaji Bonab, PhD Candidate, Persian language and Literature Department, Islamic Azad University of Bonab, Bonab, Iran

Aziz Hajaji Kahjough, Assistant Professor, Persian language and Literature Department, Islamic Azad University of Bonab, Bonab, Iran (Corresponding Author)

Arash Moshfeghi, Assistant Professor, Persian language and Literature Department, Islamic Azad University of Bonab, Bonab, Iran

Abstract

One of the ways to access popular literature in Iran is home-based literature based on oral literature, written and taught to students in the old home school. Since woman is one of the most important subjects in the arts and crafts throughout the universe, it is important to examine the richness of the female form in the works of home school. The purpose of this research, which is a library-based study based on a descriptive-analytical approach, is to investigate the rich aspects of the female landscape in home school literature. Accordingly, 27 home school tales in which female enrichment is visible are selected and studied. The research findings show that the most frequently enriched aspect of the female face in home school literature is her praise of physical beauty. Love is also the main theme of the richness of the female image in romantic poems. Repentance, soliloquy, hypocrisy, humor, cheerfulness, and cursing are also aspects of the richness that make up the lesser richness of a woman.

Keywords: Folk literature, home school literature, enrichment literature, enrichment aspects, woman

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. n.khalaji54@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران. (نویسنده مسئول) hjajykhjwqz@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران.

۱. مقدمه

روایت‌های ملی قرن‌ها بلکه هزاره‌ها سینه‌به‌سینه به وسیله مردم ایران نقل شده و از سلف به خلف انتقال یافته است. بدیهی است که در درازنای این روزگار داستان‌های آن دستخوش جرح و تعدیل‌ها و اضافه نقصان‌های بی‌شمار شده، ناتراشیدگی‌ها و خشونت‌های آن را ذهن‌ها و ذوق‌های مستعد مردم هر عصر به اصلاح در آورده و صیقل داده و آن را با مقتضیات عصر و محیط جغرافیایی و اجتماعی و دینی خویش تطبیق داده و شاخ و برگ‌های بسیار بدان افزوده‌اند، تا سرانجام بخشی از آن‌ها در دسترس ما قرار گرفته‌است.

پربارترین بخش فرهنگ مردم را ادبیات عامه یا همان ادبیات شفاهی تشکیل می‌دهد. سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در کتاب «جان عاریت» مجموعه دانستنی‌ها، آداب، رسوم، معتقدات، خرافات، احساسات، عواطف و آن چه زندگی مادی و معنوی و ویژگی‌های ذوقی و روحی توده مردم را در بر می‌گیرد و عامه از پیش از تولد تا پس از مرگ با آن سر و کار دارند، «فولکلور» یا «فرهنگ مردم» دانسته است» (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۴۳).

داستان‌های عامیانه بخش مهمی از فرهنگ و ادبیات توده را تشکیل داده و سنگ بنای ادبیات مکتب‌خانه‌ای به شمار می‌آیند. این داستان‌ها نسل‌به‌نسل به ما رسیده و برای سالیان متمادی از زبان مادرزبگ‌ها بر گوش و روان کودکان جاری شده و در نهایت به شکل‌گیری خلق و خو، شخصیت و زیربنای فکری آن‌ها منتهی شده است.

«مکتب‌خانه یکی از ابتدایی‌ترین اشکال آموزش در دوره قاجار و پس از آن تا سال‌های متأخر به حساب می‌آمد و آموزش در سطوح پایین را برعهده داشت؛ از دیگر وظایف آموزشی مکتب‌خانه، آموزش قرائت قرآن به طور عام، و در مراحل پیشرفته کتاب‌های دیگر بود. مکتب‌خانه در ساده‌ترین تعریف مکانی بود که در آن کودکان به یادگیری درس و سواد می‌نشستند و زن یا مردی به نام «ملا باجی» و «ملا مکتب‌دار» در قبال دریافت اجرت ماهانه‌ای، فرزندان خردسال افراد را سرپرستی نموده، به آنان سواد می‌آموختند. تعدادی از این قصه‌ها در مکتب‌خانه‌ها در دسترس کودکان قرار گرفتند؛ این کتاب‌ها را کتاب‌های «بچه‌خوانی» می‌نامیدند» (قنبری، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

ادب غنایی زبان احساسات و عواطف نازک و باریک آدمی است. احساساتی که از محوری‌ترین و نافذترین جنبه‌های تجربه بشری هستند. بی‌شک، متون غنایی جزو احساساتی‌ترین متون ادبی هستند که در آن‌ها اجازه ظهور و بروز به «من» (ego) داده شده‌است. در این آثار سیمای انسانی به تماشا گذاشته می‌شود که عاطفی، هیجانی، عشق‌طلب، مبارزه‌جو، آزادی‌طلب، آزاده‌خو و انسان‌گراست. در آثار غنایی مکتب‌خانه‌ای مشاهده می‌کنیم که گاهی انسان غمگینانه از روزگار و بازی‌هایش حکایت می‌کند، از تنهایی و بی‌کسی، بی‌فرزندی، هجران و فراق یار، بی‌مهری و جفای معشوق، از حسرت‌های به دل مانده و عشق‌های ناکام، از ناملایمات زندگی، دردها، رنج‌ها و گاهی از شادی‌ها، بزم‌های عاشقانه، مجالس می‌گساری، امیدها، آرزوها، وصال یار و ... سخن می‌راند.

«احساس‌گرایی یکی از ویژگی‌های مهم مکتب رمانتیک است؛ به تعبیری عواطف هر کس، سایه‌ای از من اوست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۸۷). شاعر رمانتیک، احساسات شخصی خود را آزادانه بیان می‌کند. آنچه از قصه‌های مکتب‌خانه‌ای دریافت می‌شود، چهره شاخص و پرهیجان انسانی است که درک و عاطفه دارد، از سختی‌ها و ناملایمات زندگی در عذاب است و از درونیات و حبسیات واقعی خود با ما سخن می‌گوید.

موضوعات اصلی ادب غنایی عبارت است از: طبیعیات، عشق، حزن و اندوه، مرگ، غربت و تنهایی و «هدف نخستین شاعر در آن، گزارش عواطف درونی در صورت بیانی زیباست. دایره این عواطف بسیار گسترده و در عین حال متنوع بوده، از احساسات عاشقانه و تغزلی گرفته، تا عواطف طرب‌انگیز، تمسخرآمیز، دردآلود و حزن‌انگیز ... و همه عواطف فردی و اجتماعی دیگر» (زرقانی، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۲).

«داستان‌های عاشقانه از جمله موضوعات و مضامین ادب غنایی فارسی است و عشق نیز، یکی از درون‌مایه‌های مهم این داستان‌هاست. داستان تنها بیان یک ماجرای عاشقانه نیست؛ بلکه بیان عواطف انسانی، مسائل روانی و درونی و نشان‌دهنده هنرهای کلامی و در نهایت ایجاد روح التذاذ ادبی است» (صافی، ۱۳۸۶: ۱۱).

زن یکی از مهم‌ترین موضوعات ادب پارسی است و در ادبیات مکتب‌خانه‌ای نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. «در آثار گذشته می‌توان از سه دیدگاه سیمای زن را ملاحظه کرد: دسته اول به زنانی اختصاص می‌یابد که مورد سپاس و ستایش قرار می‌گیرند؛ این دسته را می‌توان در ادبیات منظوم حماسی جست‌وجو کرد. دسته دوم مختص زنانی است که جنبه تحقیر و توهین به آنان بیش از جنبه تکریمشان نمودار است؛ این دسته در ادبیات منظوم تعلیمی بیش‌تر دیده می‌شوند. دسته سوم زنانی دلربا هستند که شاعر را به شعر و غزل‌سرایی وا می‌دارند، این دسته از زنان، ادبیات غنایی ما را تشکیل می‌دهند» (ستاری، ۱۳۷۵: ۵۶).

مبانی غنایی چه در بعد درون‌مایه، چه در جنبه صورت و اشکال شعر و چه در سویه زبان؛ یعنی کلمات و عبارات که ابزارهای تصویرگری برای انتقال درون‌نیت و احساسات و انقلابات روحانی اشخاص هستند، در ادبیات مکتب‌خانه‌ای قابل‌رہ‌جویی‌ست. زن در این آثار احساساتی، سرکش، آزاده‌خو و پیکارجوست. مرثیه‌های پرسوز و عاشقانه‌های پر از حس و عاطفه، مفاخره‌های پرشکوه، شکوائیه‌های تند و تیز نشان از سیمای متفاوت زن در ادبیات مکتب‌خانه‌ای دارد.

بر این اساس، نگارندگان در این مقاله قصد دارند، با مطالعه و بررسی بیست و هفت قصه عامیانه مکتب‌خانه‌ای به شناسایی تعدادی از جنبه‌های غنایی سیمای زن با ارائه شواهد در ادبیات مکتب‌خانه‌ای بپردازد.

۱.۱. بیان مسأله

فرهنگ، هنر، زبان و ادبیات عامه مردم از جمله غنی‌ترین گنجینه‌های تمدن بشری است که با عنوان «فولکلور»، «فرهنگ توده» یا «فرهنگ عامه» یاد می‌شود. در سده‌های اخیر نوعی از آموزش و پرورش در ایران شکل یافته بود که به آن مکتب‌خانه می‌گفتند. بسیاری از آثار شفاهی ایران توسط مدرسان این مدارس جمع‌آوری و مکتوب شده، به محصلان آموزش داده می‌شد. زن یکی از شخصیت‌های برجسته داستان‌های مکتب‌خانه‌ای است. شناخت عواطف، احساسات، غم‌ها و شادی‌های زنانه در خلال بررسی متون غنایی امکان‌پذیر است. مقاله حاضر کوششی است در جهت شناساندن تعدادی از جنبه‌های غنایی سیمای زن در متون مکتب‌خانه‌ای در عصر قاجار؛ متونی که سالیان سال به کودکان این مرز و بوم، فرهنگ و دانش آموخته و گنجینه ذهن و زبان و زندگی آنان را پربار کرده‌است. پرسش‌های این پژوهش به قرار زیر است:

۱. جنبه‌های غنایی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران کدامند؟

۲. پربسامدترین جنبه‌های غنایی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران کدامند؟

۳. مضمون کلی منظومه‌های غنایی مکتب‌خانه‌ای ایران چیست؟

۲.۱. روش تحقیق

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و بر اساس رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام گردیده است. برای این منظور هفتاد اثر مکتب‌خانه‌ای از کتاب سه جلدی «ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران» نگارش «حسن ذوالفقاری و محبوبه حیدری» انتخاب و مطالعه گردیده و از میان آن‌ها بیست و هفت قصه (هشت قصه منظوم و نوزده قصه منثور) که سیمای غنایی زن در آن‌ها مشهود است، به عنوان جامعه آماری انتخاب شده و مورد بررسی قرار گرفته است. قصه‌های عامیانه منظوم مکتب‌خانه‌ای بررسی شده عبارتند از: توبه نصوح، حیدریگ و سمنبر، خاله سوسکه، خاله قورباغه، شیخ صنعان و دختر ترسا، عاق والدین، عروسی تاج‌ماه، عروسی رفتن فاطمه زهرا (س).

قصه‌های عامیانه‌ی منشور مکتب‌خانه‌ای بررسی شده عبارتند از: بهرام و گل اندام، جبرئیل جولا، جواهرالعقول، چهار درویش، طوطی‌نامه، حسین کرد شبستری، خاورنامه، خاور و باختر، خسرو دیوزاد، دله و مختار، سبزی‌ری و زردپری، سلیم جواهری، شاهزاده شیرویه، شاهزاده هرمز، عباس دوس، قهرمان قاتل، ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور، نجمای شیرازی، نوش‌آفرین‌نامه.

شایان ذکر است در نوشتار حاضر در ارجاع به شواهد مورد نظر تنها به نام قصه اکتفا شده و از ذکر گردآورنده این قصه‌ها خودداری شده است.

۳.۱. پیشینه تحقیق

پیش‌تر، نصر (۱۳۸۲) در مقاله «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی» به بررسی جایگاه زن در منظومه‌های شاخص ادبی غنایی، تعلیمی و عرفانی در زبان فارسی از قرن چهارم تا اواسط قرن هفتم پرداخته است. پیروز (۱۳۸۱) در مقاله «ادبیات غنایی و جلوه‌های آن در ایران پیش از اسلام» به معنی و مفهوم و جلوه‌های ادبیات غنایی اشاره کرده است. بیات (۱۳۸۹) در مقاله «محوریت قهرمانان در قصه‌های عامیانه» چهل داستان عامیانه عاشقانه با محوریت عشق و ازدواج را بررسی کرده است. قنبری (۱۳۸۶) در مقاله «نگاهی به مکتب‌خانه در ایران» به مکتب‌خانه‌ها به عنوان اولین مراکز آموزش و تعلیم کودکان و شیوه و منابع آموزشی اشاره کرده است. خراسانی و حیدری (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل فراوانی انواع ادبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران» به طبقه‌بندی آثار مطرح مکتب‌خانه‌ای ایران از نظر محتوا و مضمون و تعیین نوع ادبی آن‌ها پرداخته‌اند. با توجه به این که ادبیات مکتب‌خانه‌ای موضوع جدیدی است و تاکنون تحقیق مستقلی درباره جنبه‌های غنایی سیمای زن در آثار مکتب‌خانه‌ای انجام نشده است، انجام چنین پژوهشی ضروری به نظر می‌رسد.

۲. بحث و بررسی

۱.۲. مدح و ستایش زیبایی

مدح و ستایش از نخستین و گسترده‌ترین موضوعات شعر فارسی در عرصه ادبیات غنایی است. قصد اصلی از مدح، بیان فضایل و ویژگی‌های ممدوح است. در بیش‌تر متون کهن کم‌تر زنی را می‌توان یافت که زیبایی او مورد ستایش و تحسین قرار نگرفته باشد. «روح زیبایی‌پسند مردمان باستان با باورهای مذهبی که خود ستایش‌گر زیبایی بوده اند، تقویت می‌شده و آن‌ها را به سوی انتخاب همسر، معشوق و کنیز زیبا می‌کشانده است؛ تا جایی که مردان هخامنشی به زیبایی زن خود مغرور بوده و به آن می‌بالیده‌اند» (حجازی، ۱۳۷۰: ۸۹).

زیبایی عبارت است از نظم و هماهنگی‌ای که در شیئی وجود داشته، عقل و تخیل و تمایلات عالی انسانی را تحریک می‌کند و لذت و انبساط پدید می‌آورد. در زمینه احساس ناشی از درک زیبایی «هلموت ریتز» محقق برجسته آلمانی بیان جالبی دارد که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست: «رویارویی با زیبایی و درک آن یکباره چنان گرما و حدت می‌بخشد که آن را از مرحله احساس شادی متداول بسیار فراتر می‌برد. بعضی از انسان‌ها با مشاهده اوج زیبایی بشری، نه تنها گویی در معرض اصابت صاعقه قرار گرفته‌اند؛ بلکه این مواجهه برای آن‌ها رویارویی با ماورای جهان پدیده‌هاست که نفس آن‌ها را بند آورده و به ستایش وادار می‌دارد» (ریتز، ۱۳۷۹: ۲).

شاید گزافه نباشد اگر بگوییم که در حوزه ادبیات، شاعری را نمی‌توان یافت که از ظرافت‌ها و زیبایی‌های زنانه الهام نگرفته باشد؛ اگرچه «در شعر دنیوی فارسی، همواره زیبایی‌های جسمانی معشوق مطرح بوده است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۲).

در آثار مکتب‌خانه‌ای نیز، به زیبایی اغراق‌آمیز و مسحورکننده زنان و حتی مردان اشاره شده‌است، واژه‌هایی چون: سمن سیما، گل عذار، فرخ‌رخ، نیکولقا، سروقد، سیم‌ساق، مشک‌فام، قرص آفتاب، ماه تابان، حورجمال، قرص قمر، آفتاب‌طلعت، ماه‌جبین، ماه شب چهارده، خورشید درخشان، ماه‌رو، حوروش، حورجمال، پری‌زاد، نازنین‌صنم، فرشته‌رخسار، سروبالا، بدیع‌جمال، فرشته‌مثال و ... مؤید این ادعاست:

سمن سیما به خاک تیره افتاد برهنه سر به‌سان سرو آزاد
(حیدریگ: ۲۶۱)

می روی اندر کجا؟ برگو به ما ای بت فرخ‌رخ، نیکولقا
(خاله سوسکه: ۲۹۴)

سرو قد، سیم ساق، مشک فام که ز حسن دلبری، بودی تمام
(عروسی تاج‌ماه: ۲۹۶)

خاله قورباغه یکی در جوی شاه بد نشسته بر سریرش، همچو ماه
(خاله قورباغه: ۳۰۶)

«دختری چون ماه شب چهارده قصر را به نور جمال خود روشن و پر نور گردانیده» (جبرئیل جولا: ۸۴۵).
«کشتی‌بان را به خاطر رسید، این چنین دختر باجمال و زیبایی که خداوند عالمیان در بندر به او رسانیده، خود به تصرف خود چرا نیاوردی؟» (جواهرالعقول: ۸۷۹).

«من در اصل تاجری هستم؛ چون به قصد تجارت به دربار رفتم، شیفته شاه‌دخت زیباروی دربار شدم» (چهاردرویش: ۹۶۹).
«پیرزال گفت: «دختری که تو می‌خواهی، من سراغ دارم. در محله ما دختری هست، مانند قرص آفتاب». شاهزاده سر بالا نمود، دختری دید، چون ماه تابان» (طوطی نامه: ۱۰۰۹).

«جاسوسی خبر از برای پادشاه آورد که در میان این قافله دختر حورجمالی می‌باشد. از قد و قامت و رعنائی مثل و مانند ندارد» (خاورنامه: ۱۲۱۰).

«پسر دید، صدای حرفی پشت در است. نظر افکند. چشم او بر دختری افتاد. دختری سرو بالا، بدیع‌جمال، فرشته‌مثال» (خاور و باختر: ۱۳۴۵).

«به طرف قصر روان شد. نگاه کرد. عجب نازنینی دید، چون ماه تابان و خورشید درخشان، مانند خرمن گل بالای تخت نشسته، از حسن جمالش باغ منور گردید» (خسرو دیوزاد: ۱۳۹۷).

«چون به سن بلوغ رسید و جمال و حسنش در عالم مشهور گردید، آوازه حسن دلسوزش به گوش عاشقان رسید» (دله و مختار: ۱۴۵۳).

«گفتم، ای حورلقا، مرا کجا دیدی و چون دانستی که من سلیم هستم و چه بر سرم آمده؟» (سلیم جواهری: ۱۶۴۸).

«چشم شاهزاده بر جمال ریحانه افتاد. طرفه پری‌زادی دید که از کرشمه جمالش عروس خاور در جلوه‌گری است» (شاهزاده شیرویه: ۱۷۲۵).

«ناگاه دختری در آمد، چون ماه شب چهارده، در نهایت خوبی و ملاحظت و غایت حسن و صباحت» (عباس دوس: ۱۸۴۱).

«بهمن شاه دختری داشت، نامش قمررخ. آن چنان صاحب‌جمال بود که از پرتو رویش در و دیوار روشن می‌شد» (قهرمان

قاتل: ۱۸۸۹).

«رستم خان حکم کرد، دوباره مجلس را زینت داده، بزم آراستند و چهار کنیز آفتاب‌طلعت ماه‌جبین، هر کدام سازی در دست از در داخل شده، در کنار بزم قرار گرفتند» (ملک جمشید: ۲۰۲۸).

۲.۲. عشق

با توجه به این که، «بن مایه» یا «موتیو» (motive/motif) در ادبیات عبارت است از یک مفهوم، یک تصویر، یک رویداد یا یک کهن‌الگو که در داستان مرتباً تکرار می‌شود و به غنای زیبایی‌شناختی اثر می‌افزاید» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۸۱)، عشق اصلی‌ترین بن‌مایه شعر غنایی است.

ابونصر سراج گوید: «عشق، آتش است، در سینه و دل عاشقان مشتعل گردد و هر چه مادون الله است، همه را بسوزاند و خاکستر کند» (حسینی کازرونی، ۱۳۷۴: ۱۹). انگیزه ظهور عشق، حسن و زیبایی است؛ چنان که «شیخ احمد غزالی» در «سوانح العشاق» می‌گوید: «بدایت عشق آن است که تخم جمال از دست مشاهده در زمین خلوت دل افکنند» (غزالی، ۱۳۵۹: ۲)؛ بنابراین عشق هم‌چون هر می است سه وجهی، که «رأس آن حسن و زیبایی متجلی در صورت انسانی است و سه وجه آن عاشق و معشوق و عشق می‌باشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۸). داستان حب و دلدادگی، داستان زندگی بشر است و تاریخ بشر، بیان همین دوستی‌هاست» (خزانه دارلو، ۱۳۷۵: ۳۳).

در ادبیات مکتب‌خانه‌ای، به‌خصوص متون غنایی مکتب‌خانه‌ای، بندرت قصه‌ای را می‌توان یافت که در آن احساسات، عواطف و انقلابات روحانی اشخاص شرح داده نشود. داستان‌های دراز عاشقی، مهجوری و مشتاقی، شرح جزئیات و گرفتاری‌هایی که برای دو دل‌داده پیش آمده است، همگی از عوامل جاودانگی این آثار در دل و جان مردم عامی و باسواد است. منظومه‌های عاشقانه مکتب‌خانه‌ای مشحون از پای‌بستی‌ها و شور و التهاب‌های زنان و مردان به یکدیگر است و گاه عشق، آن قدر عظیم و والا می‌نماید که از عشق جسمانی به عشق روحانی تصعید می‌گردد.

۱.۲.۲. عشق در «شیخ صنعان و دختر ترسا»

شیخ صنعان که پیر صاحب‌کمال است، حدود پنجاه بار حج کرده و در کشف اسرار معنوی به مقام کرامت رسیده‌است، در خواب می‌بیند که مقیم روم شده و بر یک بت سجده می‌کند. به روم سفر می‌کند. «در بهشت حسن و از برج جمال» آفتابی بی‌زوال می‌بیند. دختر نقاب از چهره برمی‌گیرد و بندبند وجود شیخ را آتش می‌زند:

دختر ترسا چو برقع برگرفت بندبند شیخ آتش درگرفت
چون نمود از روی برقع روی خویش بست صد زئارش، از یک موی خویش
گرچه شیخ آن جا نظر در پیش کرد عشق آن بت‌روی، کار خویش کرد
شد به کل از دست، و از پای اوفتاد جای آتش بود، و بر جای اوفتاد
عشق دختر کرد غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او
شیخ ایمان داد و ترسایی خرید عافیت بفروخت رسوایی خرید
(عطارنیشابوری، ۱۳۷۵: ۹۵-۹۴)

عشق در ادبیات عرفانی، مهم‌ترین رکن طریقت و «مظهر کمال و به‌منزله میل ذاتی فرد به جاودانگی و از اصول اتحاد و فنای انسان در خداست» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۷۵). سالک زمانی که در وادی عشق قدم می‌گذارد، وجودش ملامال از محبت و شوق می‌گردد، در آتش سوزان آن می‌سوزد و حظ می‌برد. از این رو در مکتب عرفان، عشق حقیقی «براق سالکان و مرکب روندگان است، هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق آن را در یک جمله بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند» (همان: ۳۳۳).

حسن جمال دختر ترسا، شیخ را شیفته و گرفتار خویش می‌سازد؛ چرا که «مهم‌ترین محرک و برانگیزاننده عشق، جمال است؛ تا آن جا که جمال را مادر عشق نامیده‌اند» (اسکویی، ۱۳۸۴: ۷۷).

۲،۲،۲. عشق در «حیدر بیگ و سمنبر»

حیدر بیگ که از سرداران صفویه است، به قصد شکار بر سر کوهی می‌رود و بر سر چشمه‌ای خیمه‌ای می‌بندد که دختری زیبا به نام سمنبر در آن است. عاشق وی می‌شود:

چو شد نزدیک آن خیمه، نظر کرد قیامت ناگهان، بر وی اثر کرد
در آن خیمه بدیدی، نازنینی به رعنائی چه گویم؟ حور عینی
به قد سرو و به رخ تابنده‌ای ماه که می‌گفت: آفتابش احسن الله
چنانش تیر عشقش خورد، بر دل تپیدش دل، چو مرغ نیم بسمل
(حیدر بیگ و سمنبر: ۲۳۷-۲۳۶)

۳،۲،۲. عشق در «سبزپری و زردپری»

عارض شاه و وزیر هر یک با خوردن نیمی از سیب صاحب دو پسر زیباروی می‌شوند و برای حفظ جانشان آن‌ها را در زیرزمین پرورش می‌دهند. روزی سبزپری و زردپری دختران شهبال (شاه پریان)، با دیدن شاهزادگان عاشق و مدهوش می‌شوند. از پدر می‌خواهند به آن‌ها اجازه دهد تا سوار بر تخت روان دنیا را بگردند. شهبال دختران را به حشام دیو می‌سپارد و حشام به خواست آن‌ها تخت روان را در سرانندیب به زمین می‌گذارد. سبزپری انگشتر خود را در دست پسر عارض شاه و زردپری انگشتری اش را در دست پسر وزیر می‌کند و تصویر خویش را بر بالین ایشان می‌گذارند و می‌روند. هنگامی که شاهزادگان از خواب بیدار می‌شوند، با دیدن تصویر پریان واله و شیدا گشته، عهد می‌بندند تا یافتن ایشان خاموشی گزینند. وزیر با انداختن قرعه رمل به عارض شاه می‌گوید که پسران عاشق دو زن شده‌اند.

«خدای تعالی باد را امر کرد که پریان به حسن خود مغرورند. پرده را از روی شهزاده‌ها برداشت. چون نظر پریان بر جمال شهزاده‌ها افتاد، به مجرد دیدن، تیر عشق جگر دوز از کلبه زنخدان شهزاده‌ها جست؛ بر سینه پریان خورد که تا سوفار غرق شد. بی‌هوش شدند.

دیده می‌نالد که بیند عارض زیبای تو جان ما بادا فدای نرگس شهلای تو
در تعجب آدمم چون خلق تاب آرد تو را؟ من که حیران گشته‌ام در صورت رعنائی تو
هم‌چو مرغ نیم بسمل مانده‌ام در دام عشق ای نگارا، نیست بر من ذره‌ای پروای تو
هر رگ جان مرا بستی تو بر هر تار زلف تا به چشم خود کنم من خاک زیر پای تو
از لبانت زندگی بر من ببخشا از کرم تا ببوسم اندکی از لعل شکرخای تو
جامی بیچاره را از وصل خود شاد کن تا به کی باشم در این شور و در این غوغای تو؟
(سبزپری زردپری: ۱۵۷۰-۱۵۶۹)

۴،۲،۲. عشق در «شاهزاده شیرویه»

«دختر وزیر تعریف شاهزاده را از پدر شنید. نادیده عاشق شد. چون شب نصف شد، برخاسته، خود را هفت قلم آراسته، شمعی در دست روانه اتاق شد. چشم دختر بر جمال شاهزاده افتاد. تیری از آن غمزه دل‌دوز برجست، تا پر بر سینه او جا گرفت و چون زمانی گذشت، دختر را شور عشق زیاد شد. پیش رفت؛ دستی بر این جانب و دستی بر آن جانب شاهزاده، خواست بوسه‌ای چند از لب شاهزاده بردارد و دست او لرزید؛ به روی شاهزاده درافتاد. شاهزاده بیدار شد؛ دختر را در کنار

خود دید. دختر حورلقایی که خود را چون طاووس مست آراسته. شاهزاده پرسید از او که: تو کیستی و در این جا از برای چه کار آمده‌ای؟ گفت: «دختر خجند وزیرم و تعریف شما را از پدرم شنیدم. عشق مرا این جا آورد.» شاهزاده گفت: «دختر خجند وزیر می‌باشی؟ از پی کار خود برو. ما با کسی که نمک خوردیم، خیانت نمی‌کنیم.» دختر پيله کرد و گفت: «یا مرا هلاکم کن، یا کام مرا بده» (همان: ۱۶۷۸-۱۶۷۹).

۵.۲.۲. عشق در «شاهزاده هرمز»

«زنگی به دختر گفت که امروز مرد جوان ماه‌رخساری را گرفتم و به زندان کردم. القصه، آن قدر تعریف کرد که دختر ندیده، عاشق او شد. چون شب شد، خود را به زندان رسانید و در زندان را باز کرده، داخل زندان شد. چون نظرش بر جمال هرمز افتاد، تیری از کمان‌خانه هرمز جستن کرد؛ بر سینه ماده زنگی نشسته، آهی کشید و بی‌هوش شد. بعد از ساعتی، به هوش آمد و شروع به این ابیات کرد: «عاشقم عاشقم، به سر زلف تاب‌دار قسم». قدم در پیش هرمز گذاشت و گفت: «اگر من تو را نجات بدهم، مرا به کنیزی خود قبول می‌کنی؟» (شاهزاده هرمز: ۱۷۷۴).

۶.۲.۲. عشق در «ملک جمشید و طلسم آصف و حمام بلور»

«در این گفت‌وگو بودند که ناگاه دو چشم مست آن سروقامت در پهلوئی رستم‌خان بر آفتاب جمال و قد بااعتدال و زلف و خال شاهزاده افتاد. نگاه کرد؛ جوان زیبا جمالی را دید. سر تا قدم لباس مرصع در بر و شمشیر گوهرنگار بر کمر، چون سرو آزاد ایستاده و خرمن زلف عنبرفام بر بالای دوش افشان ساخته است. به مجردی که چشمش بر طاق ابروی مردانه شاهزاده افتاد، یک مرتبه صد خنجر کاری از صف مژگان خونخوار شاهزاده حرکت کرد و تا پر و سرخی، بر سینه چون مرمر آن دختر جای گرفت و بی‌اختیار صدای ناله آه از دل بی‌رحمش برخاسته، رنگش زرد گردید و نزدیک شد که از پشت مرکب بر زمین افتد. هر نوع بود، خودداری کرده، بر جمال شاهزاده خیره گردید و چنان محو جمال او بود که رستم خان فهمید که دختر را جمال این جوان بی‌اختیار کرده» (ملک جمشید: ۲۰۳۶).

۷.۲.۲. عشق در «نوش آفرین‌نامه»

«دختر کاغذ را باز کرد. سراپا مطالعه نمود. از حالی به حالی گشت. عالم در نظرش تیره و تار گردید. یک دل نه صد دل، واله و شیدای شاهزاده گردید و های‌های گریه نمود و نعره زد؛ بی‌هوش گردید. سرو آزاد چون این مقدمه را دید، دوید. سر آن نازنین را در کنار گرفت و گلاب بر رویش افشاند، تا به هوش آمد. شروع کرد به گریه و زاری. در آن روز تا شب به عشق سلطان ابراهیم می‌سوخت» (نوش آفرین‌نامه: ۲۲۷۵).

۸.۲.۲. عشق در «بهرام و گل‌اندام»

«عمارتی عالی را بدید که مسندهای شاهی افراشته و در برابر صغه، تختی از سنگ مرمر تراشیده و بر آن تخت، طلا و لاجورد نصب کرده و به کار برده‌اند و بر فراز تخت یک‌دست رختخواب مخمل انداخته‌اند و نازنین صنمی، حورلقایی، خورشید طلعتی، بر تخت نشسته که زبان از توصیف آن عاجز و قاصر است. در آن ساعت، دل شاهزاده تپیدن گرفت و رنگ و رویش پرید. سر بر زانوی تفکر نهاده، به فکر فرو رفت و بعد از زمانی، سر بالا کرد و چشم‌ها را مالیده، خوب نظر کرد، دید صورتی را نقاشی کرده‌اند و لباس دلبری در او پوشیده و به زر و جواهر آراسته‌اند و او را مربع بر تخت نشانیده. شاهزاده بهرام یک دل نه، صد دل، عاشق و گرفتار آن صورت گردید. آه از نهادش بر آمد و به زبان حال این ابیات خواند:

دیدیم صورت تو و دادیم دل ز دست عاشق شدن خوش است، به هر صورتی که هست»

(بهرام و گل‌اندام: ۸۱۱)

۹،۲،۲. عشق در «خاور و باختر»

«دختر چندی در بیابان به سر برد و علف می خورد و عمر خود تلف می کرد، تا روزی رسید به زمین خوش آب و هوایی، خرم و سبز. از شدت خستگی در میان سبزه ها خوابید و پنهان گردید که کسی او را نبیند. از قضای الهی، آن روز پسر پادشاه آن مملکت به عزم شکار به صحرا آمده بود. در میان سبزه ها گردش می کرد. ناگاه اسب او رم کرد. نظر انداخت؛ دید آدمی خوابیده؛ از اسب پیاده شد. دختری، ماه پیکری دید ملوس، ولی از عمر خود مأیوس. گفت: «ای دختر کیستی؟ از کجایی؟ نسبت به که می رسانی؟» دختر از خجالت و حیا سر به زیر انداخت. بعد از آن، سر بر آورد و گفت: «غریب دورافتاده، بیچاره سر به بیابان نهاده.» گفت: «چه شود قدم بر مردمک دیده من گذاری؟ دست عهد به تو می دهم تا رشته حیاتم به دست گریبان اجل پاره نشود، گردن از چنبر بندگی تو باز نیچم.»

دختر گفت: «ای شاهزاده، من گدای سر راه کجا قابل خدمت باشم؟ اگر شما به کنیزی مرا قبول کنی، سر اطاعت و بندگی پیش دارم.» پس چنان با دختر گرم صحبت شد که شکار و صید کردن را فراموش نمود» (خاور و باختر: ۱۳۴۹).

۱۰،۲،۲. عشق در «خسرو دیوزاد»

«به طرف قصر روان شد. نگاه کرد. عجب نازنینی دید، چون ماه تابان و خورشید درخشان، مانند خرمن گل بالای تخت نشسته، از حسن جمالش باغ منور گردید. اهرمن این حالت را که دید، عاشق و گرفتار گردید. نزدیک بود که از پای درآید. به هزار رنج و محنت خودداری کرده، گفت: «ای نازنین، فدای سر و پایت شوم و شیدای قد رعنائیت. خوف مکن که من یکی از غلامان جان نثار توام. خوش آمدی و صفا آوردی و قدم بر دیده من نهادی» (خسرو دیوزاد: ۱۳۹۷).

«احمدشاه را در پس پرده عصمت دختری بود در غایت حسن و جمال و نام او مهرانگیز بود. چون ملک جمشید داخل حرم گردید، چشم مهرانگیز بر آن آهو افتاد. خار محبت او در دل مهرانگیز جا کرد و عجب نازنین آهوئی دید که هزار رنگ خط و خال در اعضای او افتاده، محبت او زیاده تر در دل او افتاد؛ اما چون چشم آهو بر آن رشک مهر افتاد، به هزار دل عاشق او شد» (همان: ۱۳۹۹).

۱۱،۲،۲. عشق در «نجمای شیرازی»

«روز سوم که شد، در بازار رفت. ناگاه موقع برگشتن، در میان کوچه، آواز خواندن بچه ای به گوش نجما رسید. از اثر صدا دیوانه شد و قدری که راه رفت، محل صدا را پیدا کرد. مسجدی بود. سر خود را داخل مسجد کرد. دید که داخل مسجد نازنین لاله عذارى نشسته است؛ درس می خواند. دلش تپید. گفت: «سبحان الله». یک دل نه، صد دل عاشق او شده و از هوش رفت. یک ساعت بی هوش افتاده بود. چنان تیر عشق دختر بر دل خورد که قلبش بسوخت. برخاسته، رنگ زرد و حواس پریشان به کاروان سرا برگشت» (نجمای شیرازی: ۲۲۱۱-۲۲۱۰).

«شدم مجنون بدین غمها نشستم که با عشق تو دلبر عهد بستم
شدم مجنون به دام تو گرفتار اگر عهد تو را من هم شکستم
ز عشق تو بگشتم زار زایه به غیر از تو دلم را کس نمایه»
(همان: ۲۲۲۹)

۳،۲. توبه

«توبه نصح»، منظومه مکتب خانه ای و قصه ای آموزشی، اخلاقی است، در باب توبه و مداومت بر آن. توبه نصح توبه ای است، خالص و بی هیچ عیب و نقص و مساوی با ترک همه گناهان و انجام تمام واجبات و جبران تمام سیئاتی که شخص مرتکب شده است. «برای آن که توبه، صادقانه باشد و موجب تحول و دگرگونی در درون انسان گردد، لازم است با شکستگی

دل و زاری همراه باشد، در این صورت است که سرچشمه رحمت و بخشایش حق نیز به جوشش می‌آید و شامل حال بنده تائب می‌گردد؛ حتی اگر بنده چندین بار توبه شکسته باشد، چون دوباره با زاری و تضرع به درگاه حق رجوع نماید، پروردگار را توبه‌پذیر مهربان می‌یابد» (حیدریان، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

در این منظومه، سیمای توبه‌گر مردی زن‌نما به نام نصح با زیبایی هرچه تمام‌تر به نمایش گذاشته شده است. نصح در زمان حضرت عیسی^(ع) و در دوره حکومت ضحاک به دلاکی در حمام زنان مشغول است. همه او را زن می‌پندارند. وی دلاک بانوی حرم است و ثروت فراوانی از این راه اندوخته است. چون وجدان او از این گناه هر روزه، ناآرام است، توبه می‌کند و با تظاهر به بیماری به حمام نمی‌رود. روزی دختر پادشاه به حمام می‌رود و او را طلب می‌کند. نصح مجبور می‌شود، توبه‌اش را بشکند. از بخت بد همسر پادشاه، گوهر گرانبهایش را در حمام گم می‌کند. همه را می‌گردند؛ اما آن را نمی‌یابند. چون نوبت به نصح می‌رسد، از شرم و ترس به درگاه خدا تضرع می‌کند که آبرویش را حفظ کند. نصح چون از صمیم قلب و با خلوص نیت توبه می‌کند، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد و گوهر پیدا می‌شود:

نصح از هر طرف نوید گردید به دل در توبه کردن مصلحت دید
 ز خجلت روی خود بنهاد بر خاک زبان بگشاد، با چشمان نمناک
 الهی، شرمسارم از فعالم ترخم کن، ز لطف خود، به حال
 تو هم ستاری و هم عیب پوشی توانی، پرده عیبیم بپوشی
 الهی، زین ره بد توبه کردم نجاتم ده، کز این ره بازگردم
 (توبه نصح، ۱۲۶)

۴.۲. مرثیه‌سرایی

یکی از انواع مختلف احساسات که همواره در شعر مورد استفاده قرار گرفته، احساس غم‌گوینده در سوگ از دست دادن کسی است که به این نوع شعر «مرثیه» می‌گویند. «مرثیه» یکی از مهم‌ترین گونه‌های نوع ادبی غنایی است. در قصه مکتب‌خانه‌ای «خاله سوسکه» سیمای نوحه‌سرای خاله سوسکه به نمایش گذاشته شده است. خاله سوسکه با آقا موشک ازدواج می‌کند. روزی خاله سوسکه قصد دارد، برای آقا موشه آش بپزد که در دیگ می‌افتد و جان می‌دهد. مرثیه خاله سوسکه چنین سروده شده است:

که ای نسیرین عذارم آقا موشک نگار با وقارم آقا موشک
 دلم شد از فراق پاره پاره ز هجرت بی‌قرارم آقا موشک
 فدای نیش دندان گرازت به قربان دم دور و درازت
 خوش آن شب‌ها به دزدی رفتن تو خوش آن انجیر و کشک آوردن تو
 (خاله سوسکه: ۴۹۸)

رثاء خاله سوسکه از عاطفی‌ترین و صمیمی‌ترین مرثیه‌هاست و بیش‌تر به نوعی تک‌گویی درونی می‌ماند که خاله سوسکه در تنهایی و در مرگ آقا موشه نجوا می‌کند و بسیار دلنشین می‌نماید.

۵.۲. تفاخر

تفاخر احساس برتری نسبت به دیگران داشتن و به خود مباحات و افتخار کردن است. در داستان مکتب‌خانه‌ای «عروسی رفتن فاطمه زهرا^(س)»، چهره زن فخر فروش به نمایش گذاشته می‌شود. پس از مرگ خدیجه^(س)، حضرت فاطمه زهرا^(س) عزا دار

است. خواهر عبدالعزیز با جماعتی از زنان قریش جشن عروسی بر پا می‌کنند و حاضر نیستند در مجلس رحلت خدیجه^(س) حضور یابند؛ زیرا نمی‌خواهند مجلس عیش و عشرت خود را برهم زنند. زنان قریش قصد دارند، برای آزار و شرمساری حضرت فاطمه زهرا^(س) وی را به مجلس عروسی دعوت کنند، تا لباس‌های فاخر خود را به او بنمایانند. حضرت فاطمه زهرا^(س) دعوت زنان قریش را رد می‌کند؛ اما خواهر عبدالعزیز، رسول اکرم^(ص) را واسطه قرار می‌دهد. در همین حال جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و از او می‌خواهد به فاطمه^(س) اجازه دهد، در مجلس عروسی شرکت کند. پیامبر فاطمه^(س) را به رفتن راضی می‌کند. در این هنگام جبرئیل و حوریان بهشتی از راه می‌رسند و جامه‌های نفیس برای فاطمه^(س) می‌آورند. حضرت فاطمه^(س) درحالی‌که حوریان در اطراف او حلقه زده‌اند، به مجلس عروسی وارد می‌شود. هند و خواهر بوجهل و خواهر عبدالعزیز از شدت حسادت می‌گریزند و زنان قریش مسلمان می‌شوند:

خواهر عبدالعزیز چهره برافروخته چیده ز هر جنبش کرده حمایل نظام
پیش محمد رویم در طلب دخترش فاطمه را آوریم تا به عروسی مدار
چون نگردد عیش ما، خسته شود خاطرش جامه ما نازنین، جامه او پاره پار
گردن ما پر گهر، پای به خلخال و زر چند کنیز دگر خدمت ما را به کار
فاطمه چون حال ما بیند و احوال ما از زر و از مال ما زود شود، بی قرار»
(عروسی رفتن فاطمه زهرا^(س): ۵۱۱)

در منظومه عامیانه مکتب‌خانه‌ای «مو و میش» نیز مناظره‌ای مفاخره‌آمیز و طنزگونه بین مو و میش اتفاق می‌افتد؛ به این ترتیب که هر یک مزایا و کاربرد خود را بر می‌شمرند و سرانجام با میانجی‌گری جوزق (غوزه پنبه) به آشتی می‌انجامد. داستان در باغی در اصفهان روی می‌دهد. روزی میشی برای خوردن علف به آن باغ می‌رود که شاخه درخت مو بر گردش می‌افتد و شکایت مو آغاز می‌شود. در همین حین درخت مو شروع به برشمردن محصولات و فواید گوناگون خود مثل انگور، کشمش، آبغوره و ... می‌کند. سپس میش در پاسخ برای بی‌ارزش دانستن مو به آیه تحریم شراب اشاره می‌کند و یکی از برتری‌های خود را قربانی شدن به جای اسماعیل^(ع) بر می‌شمارد. میش می‌گوید که تمام اعضای او از پشم و شاخ و گوشت سودمند است.

همان گونه که از متن این منظومه برمی‌آید، وجود رگه‌هایی از احساس در گفت‌وگوی مابین مو و میش است. حس خودشیفتگی یا ناریسیسم (Narcissism) در اعماق وجود مو رخنه کرده‌است؛ چرا که دائماً از خود تعریف و تمجید می‌کند و خود را بزرگ تر از میش می‌داند:

من که بینی به این جلال و شکوه گاه در باغ گاه اندر کوه
جمله خلق جهان به من محتاج می‌دهندم شهان دهر خراج
همچو آئینه روشن و صافم نیک بنگر عبث نمی‌لافم
چون صدف شاخه‌ها از هر جا میوه‌های چو لولوی لالا
پادشاه تمام اشجارم عدل و داد است در جهان کارم
بنگر بر بلندی بختم که نشسته همیشه بر تختم
از عطا‌های حضرت رافع می‌دهم بهر هر مرض نافع
(همان: ۶۳۳)

در قبال فخرفروشی‌های مو این بار میش زبان به برشمردن محاسن خویش می‌گشاید:

حال بشنو صفات نیک مرا که شوم برگزیده دو سرا
بهر قربان خلیل چون به منا برد فرزند خویش را آن جا
من به جای ذبیح در آن جا در ره حق شدم ز مهر و وفا
در تفاخر همین بس است مرا که شوم من فدای راه خدا
حجّ حجّاج از امام رسول شد ز من نزد کردگار قبول
هر مریضی شفای او از من هر یتیمی دوای او از من
پوشش مؤمنین ز پشم من است فرش مستغفرین ز پشم من است
(همان: ۶۳۵)

۶.۲. طنازی

یکی از ویژگی‌های معشوق این است که به جلوه‌های گوناگون خود را بر عاشق عرضه می‌دارد و سعی می‌کند، دل او را برآید. این جلوه‌گری‌ها بیانگر ناز معشوق هستند. در بیشتر قصه‌های مکتب‌خانه‌ای سیمای عشوه‌گر زن به خوبی نمایش داده شده است:

با هزاران احم و تخم و ناز و نوز آمد از آب، آن نگار دلفروز
(خاله سوسکه: ۲۹۷)
خاله قورباغه به ناز و با عتاب لب گشود و کرد بر زرگر خطاب
(خاله قورباغه: ۴۹۴)

«پس از ساعتی دختر برخاسته، به رقص آمده، اصول و کهل در کار می‌کرد و ناز و غمزه و کرشمه و عشوه خویش را به او می‌نمود که زهره و مشتری به او رشک می‌بردند» (عباس دوس: ۱۸۴۳).

۷.۲. شادخواری

شادی حس مثبت درونی است که از دل انسان سرچشمه می‌گیرد و مطلوب همگان است. رقص و می‌گساری نیز ملازم شادی بوده و موجب حالت بسط و خوشی می‌شود. اصولاً طینت زنانه با آب شادی و طرب سرشته شده است. در قصه‌های مکتب‌خانه‌ای، زنان یا شادی را می‌آفرینند و یا به پرورش آن می‌پردازند؛ به عبارت دیگر، «منظومه‌های عاشقانه در ردیف منظومه‌های بزمی و در مقابل منظومه‌های رزمی قرار می‌گیرند. علت بزمی خواندن چنین منظومه‌هایی برپایی مجالس بزم، عیش و نوش و نوازندگی در آنهاست. بدون استثناء در مقاطعی از داستان، هر جا که وصال رخ دهد، بزمی نهانی یا آشکار برپا می‌شود. این بزم‌ها ممکن است در آغاز داستان و برای آشنایی عشاق باشد، یا در میانه و پایان داستان که عشاق به وصال هم می‌رسند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۹۶).

«تہمتن گفت: «بنشین، تا معشوقه ما بیاید. تو هم گوشه‌اش را بگیر، تا لذتی ببریم.» لوطی گوشه‌اش را گرفت. آن وقت کافرقرزی آمد و رقص پاکیزه‌ای کرد» (حسین کرد شبستری: ۱۰۸۳).

«بعد از آن شراب آوردند. دختر ساقی شده، با هم خوردند. کنیزان مغنیه شروع به خوانندگی نمودند» (عباس دوس: ۱۸۴۲).
«هر کدام از کنیزان سازی در میان دامان نهاده، صدای ساز و آواز بر سپهر بلند گردید و دختر شیرین لب، سیمین غبغب، چابک و چالاکی برخاسته، ساعد و ساق را بالا زده، به دستی مینای شراب و به دست دیگر جام بلور برداشته، در مجلس به رقص آمد» (ملک جمشید: ۲۱۴۱).

۸.۲. نفرین

«عاق والدین» از جمله آثار عامیانه و مکتب‌خانه‌ای است. این اثر داستان پیرزنی است که به شفاعت امام حسین^(ع) از گناه فرزند در می‌گذرد. روزی سلمان فارسی برای فاتحه‌خوانی به گورستان می‌رود و با دیدن قبری که آتش از آن برمی‌آید، پیامبر^(ص) را آگاه می‌کند. جوانی که در قبر می‌سوزد، به پیامبر^(ص) می‌گوید: «من عاشق دختری یهودی بودم و با او ازدواج کردم و با فتنه‌جویی او مادرم را در تنور انداختم. مادرم مرا نفرین و عاق کرد. من پس از مرگ تاکنون در آتش می‌سوزم». پیامبر^(ص) مادر پیر او را احضار می‌کند، تا جوان را ببخشد؛ اما پیرزن شفاعت پیامبر^(ص) را نمی‌پذیرد و از خدا می‌خواهد، عذاب جوان را افزون کند. عاقبت با شفاعت امام حسین^(ع) به پاس غربت او در کربلا، فرزند را می‌بخشد:

مادرم را در تنور انداختم آتش بر پیکرش انداختم
سوخت از آتش تمام جان او سر به سر از سینه تا پستان او
سینه سوزان با دو چشم پر ز خون چون که مادر آمد از آتش برون
کرد مادر سر به سوی آسمان کای کریم کارساز کاردان
تو عذاب این پسر را کن زیاد تا سه روز دیگر ای نیکو نهاد
آه مادر خسته کرد او جان من کرد عزرائیل قبض جان من
(عاق والدین: ۴۸۲)

از داستان‌های دیگر مکتب‌خانه‌ای «حکایت پیرزنی است که در همسایگی سلطانی خانه دارد». روزی سلطان از غیبت پیرزن سوءاستفاده می‌کند و خانه او را خراب می‌کند، تا خانه خود را بزرگ‌تر کند. زن پادشاه را نفرین کرده، به درگاه خدا سجده می‌کند و از او کمک می‌خواهد. در همان حین قصر پادشاه و ثروتش در زمین فرو می‌روند و از زیر سجاده زن بدره‌های زر آشکار می‌شود که روی آن‌ها نوشته شده است، این قیمت خانه است:

یک عجوزه در جوار شه بدی پادشه از حال وی آگه بدی
کاو فقیره بود و محتاج و حزین پادشه را خوش نمی‌آید از این
تا که روزی پادشه اندر غیاب خانه بیچاره را کردی خراب
صبر کردی تا سحر آمد پدید روی آوردی به درگاه مجید
آه از آن آهی که آید در سحر زان که آه در سحر دارد اثر
روی بنهادی عجوزه بر زمین کای خدا این حال زار من بین
خانه‌ام را این چنین کرده خراب داد من بستان ندارم هیچ تاب
در همان ساعت به قدر کوشک شاه با تمام فرش‌ها گشتی تباه
قصر و فرش و آن همه اسباب او در زمین یک دم تمامی شد فرو
زیر سجاده عجوزه چون بدید بدره‌های زر همی آمد پدید
روی هر بدره نوشته دید آن این بود در قیمت خانه بدان
(نان و سرکه: ۷۶۸-۷۶۷)

۳. نتیجه‌گیری

یکی از حلقه‌های سیر آموزش در ایران ادبیات مکتب‌خانه است. افسانه‌های عامیانه سنگ بنای ادبیات مکتب‌خانه‌ای به شمار می‌آیند و بخش مهمی از فرهنگ و ادبیات توده را تشکیل می‌دهد. زن یکی از مهم‌ترین موضوعات فرهنگ و هنر سراسر گیتی است. بررسی جنبه‌های غنایی سیمای زن در آثار مکتب‌خانه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است. ادبیات غنایی دایره بسیار گسترده و متنوعی داشته، از احساسات عاشقانه و تغزلی گرفته، تا عواطف طرب‌انگیز، تمسخرآمیز، دردآلود و حزن‌انگیز ... و همه عواطف فردی و اجتماعی دیگر را دربرمی‌گیرد. زن به عنوان جزء لاینفک قصه‌های عامیانه مکتب‌خانه‌ای سیمایی غنایی از خود نشان می‌دهد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در بیش‌تر متون مکتب‌خانه‌ای زیبایی جسمانی زن در مقام معشوق مورد ستایش و تحسین قرار گرفته است. عشق اصلی‌ترین درون‌مایه شعر غنایی است و انگیزه ظهور عشق همانا زیبایی معشوق است و لاغیر. در اکثر متون غنایی، به‌خصوص منظومه‌های عاشقانه مکتب‌خانه‌ای جلوه‌هایی از عشق و سوز و گدازهای عاشقانه مشاهده می‌شود. در ابراز عشق بیش‌تر مردان پیشگام هستند. در اشعار فراقیه که بخش عمده‌ای از ادبیات غنایی را به خود اختصاص داده است، دو جان‌مایه اصلی وصال و فراق می‌جوشند. شاعر از هجر گلایه می‌کند، بدان امید که صدایش به گوش معشوق برسد. توبه انقلابی درونی است که در شخصیت‌های زن داستان‌ها در میانه یا انتهای داستان ایجاد می‌گردد. مرثیه‌سرایی که با تأسف و تألم عمیق روحی در مرگ عزیزان همراه است، جنبه دیگر بیان احساسات و عواطف خالصانه زن است. فخرفروشی که همان احساس برتری نسبت به دیگران داشتن است، سیمای نکوهیده زن قصه‌های مکتب‌خانه‌ای است. در ادبیات مکتب‌خانه‌ای زن به عنوان معشوق خود را با جلوه‌های گوناگون بر عاشق عرضه می‌دارد و سعی می‌کند، دل او را برآید. زن شادی‌آفرین است. در خلال منظومه‌های عاشقانه زمی همواره بساط عیش و نوش برپاست و رقص و نوازندگی و می‌گساری وجود دارد. نفرین هم به عنوان جنبه احساسی دیگر زن نام برده شده است. نتیجه‌گیری نهایی این که پرسامدترین جنبه غنایی زن در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ستایش زیبایی جسمانی اوست. عشق نیز اصلی‌ترین درون‌مایه غنایی در منظومه‌های عاشقانه است. توبه، مرثیه‌سرایی، تفاخر، طنازی، شادخواری و نفرین نیز، از دیگر جنبه‌هایی است که با بسامد کم‌تر سیمای غنایی زن را در آثار مکتب‌خانه‌ای به خود اختصاص داده‌اند.

منابع

۱. اسکویی، نرگس (۱۳۸۴)، «صائب تبریزی و مکتب جمال در عرفان اسلامی»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۲۳۱ و ۲۳۲، صص ۸۱-۷۶.
۲. اشرف‌زاده، رضا، حاجت‌پور، مژگان (۱۳۸۹)، «بررسی توبه در شعر عطار نیشابوری»، *نشریه دهخدا*، شماره ۵، صص ۱۸۷-۱۶۷.
۳. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۱)، *جان عاریت، فرهنگ عامه، پژوهش‌های ادبی، مردم‌شناسی*، به کوشش میهن صداقت‌پیشه، تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌فر.
۴. بیات، حسین (۱۳۸۹)، «محویت قهرمانان در قصه‌های عامیانه»، *نقد ادبی*، شماره ۱۲ و ۱۱، صص ۸۷-۱۱۶.
۵. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب*، تهران: سخن.
۶. پیروز، غلامرضا (۱۳۸۱)، «ادبیات غنایی و جلوه‌های آن در ایران پیش از اسلام»، *پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی*، سال ۲، شماره ۶ و ۷، صص ۶۵-۳۵.
۷. حجازی، بنفشه (۱۳۸۱)، *ضعیفه، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی*، تهران: قصیده سرا.

۸. حسینی کازرونی، سیداحمد (۱۳۷۴)، عشق در مثنوی معنوی، همراه با پژوهشی در شعر فارسی، تهران: زوار.
۹. حیدریان، حسن (۱۳۹۰)، «بررسی توبه در مثنوی معنوی»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد سنندج، سال ۳، شماره ۶، صص ۱۵۷-۱۲۷.
۱۰. خراسانی، صائمه، حیدری نوری، رضا (۱۳۹۷)، «تحلیل فراوانی انواع ادبی در ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۸، صص ۱۳۳-۱۱۱.
۱۱. خزانه دارلو، محمدعلی (۱۳۷۵)، منظومه‌های فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۱)، ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران، تهران: رشدآوران.
۱۳. ----- (۱۳۹۲)، یک صد منظومه عاشقانه فارسی، تهران: نشر چرخ.
۱۴. ریتر، هلموت (۱۳۷۹)، دریای جان، ترجمه مهر آفاق بایبوردی، مشهد: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۱۵. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۸)، «طرحی برای طبقه بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۴، صص ۱۰۶-۸۱.
۱۶. ستاری، جلال (۱۳۷۵)، عشق صوفیانه، تهران: مرکز.
۱۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱)، «نکته‌های نویافته درباره خاقانی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۵، دوره ۴۵، صص ۶-۱.
۱۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران: فردوس.
۱۹. صافی، امین‌الدین محمد (۱۳۸۶)، بهرام و گل‌اندام، به کوشش حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو، تهران: چشمه.
۲۰. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۴)، منطق‌الطیر، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۲۱. غزالی، احمد (۱۳۵۹)، سوانح العشاق، به تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۲. قنبری، محمدرضا (۱۳۸۶)، «نگاهی به مکتب‌خانه»، فرهنگ مردم ایران، سال ۴، شماره ۹، صص ۱۳۹-۱۱۹.
- ۲۳- نصر، زهرا (۱۳۸۲)، «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، ش ۳۲ و ۳۳، صص ۱۸۷-۱۶۹.

